



محمد مهدی میرزایی پور
پژوهشگر مرکز مطالعات بنیادین علم و تمدن
همکار مرکز مطالعات آمریکا

زمین و زمانه جنگ روسیه و اوکراین و راهی که در پیش داریم

کشیده می‌شود. شکافی را میان کشورها می‌بینیم که شدیدتر می‌شود، اما پیش‌بینی عمق، گستره و ابعاد آن دشوار است؛ حال آنکه این کشورها، پیش‌تر حافظ و اعضای یک «جهان واحد» و در حقیقت، یک «جهان» بودند؛ اما آن چیزی که به دلیل نیاز دارد، وجود گسل نیست، بلکه سؤال اینجا است، چیزی که یک جهان واحد را ممکن می‌کرد و عناصرش را در کنار یکدیگر نگاه می‌داشت، چه بود و امروز، چه بر سر آن آمده است؟

این سؤال، سؤال به جایی است که ما برای تحلیل سیاسی، چه نیازی به «جهان» و جامعه جهانی داریم؟ جنگ روسیه و اوکراین نیز می‌تواند یکی از جنگ‌هایی باشد که در قرن بیستم دیده‌ایم، مانند جنگ ویتنام. هیچ‌کدام از آن جنگ‌ها، خللی بر مشروعیت غرب در حکومت بر جهان، نیاورد و حتی می‌توان نشان داد که شکست آلمان در جنگ، نه یک شکست نظامی، بلکه ناتوانی در غلبه بر مرکزیت گفتمانی غرب لیبرال، بر مناسبات جهانی بود. حال، آیا این بار غرب

رخدادهای اخیر جهانی از جمله جنگ اوکراین و همه‌گیری ویروس کرونا باعث شده تا بشر غربی سردرگریان خود فرو برد و به این مهم فکر کند که با وجود بازی‌های قدرت و به کارگیری ابزارهای گوناگون سخت و نرم برای حفظ و سیطره آن، آیا توانسته است به پرسش‌های اساسی انسان پاسخ دهد؟ امروزه دنیا در پیچ تاریخی خود قرار دارد و در دوران سردرگمی خود را به سر می‌برد و باعث شده است تا وراى آنچه که هست را ببیند و جهان بینی خود را نسبت به دنیا تغییر دهد. متن پیش‌رو تحلیلی است متفاوت از جنگ اوکراین و به این سوال پاسخ می‌دهد که چگونه این جنگ، جهان بینی آینده بشر را دچار تغییر کرده است.

گسل

جنگ روسیه و غرب در جبهه اوکراین، نخستین بار نشانه‌هایی انکارناپذیر از گسل در «جهان واحد» را آشکار کرده است. مسلماً این گسل، به تقابل روسیه با غرب محدود نیست، بلکه تا چین، ایران و کشورهای مرتبط با این قدرت‌ها نیز



صلاحیت خود را در نگاه داشتن میانه جهان، از دست می‌دهد؟ ما به عنوان انسان‌های این کره خاکی، نیاز داریم تا در نقطه‌ای جمع شویم و ذیل راه و روش موجه و کم‌وبیش واحدی، طرح پرسش، جلب مشارکت و اتفاق نظر کنیم؛ اما هیچ جمعی شکل نمی‌گیرد مگر به دعوت یک میزبان شایسته و با قواعدی که این میزبانی، اقتضائش را دارد. میزبان، کسی می‌تواند باشد که راهی برای مطرح کردن جمع و نگاه داشت آن بداند، در غیر این صورت، دلیل کافی برای اینکه نزد او بیاییم، نخواهیم داشت و دیگر، وحدتی در کار نخواهد بود. جهان واحد در گرو پرسش‌ها و پاسخ‌های واحد است. امروز می‌پرسیم که آیا

این پرسش‌ها، مشترک هستند و آیا راه و پاسخ مشترکی برای آن‌ها داریم؟ متولی و میزبان پرداختن به این سؤال‌ها کیست؟ غرب به واسطه جایگاه پیشرو در علوم و ابزارهای تکنولوژیک، مدعی تدارک امکان‌های وفاق جهانی بود، اما امروز که با این جنگ، بر لبه گسل عمیقی در این «جهان واحد» و انشقاق و انشعاب رسمی بخش عمده‌ای از تاریخ و جغرافیای انسانی از تاریخ غربی قرار داریم، چه بسیار از علوم و فناوری‌ها انتظار داریم تا برای بشر کاری کنند. امروز از ناتوانی علوم برای حل مسائل انسان، چندان شگفت‌زده نمی‌شویم، زیرا متفکران، بسیار پیش‌تر از حتی جنگ‌های جهانی، چهره دانشمند علوم

جدید را غیرقابل اعتماد و بلکه بسیار شرور ترسیم کرده‌اند. غیر از متفکرانی مانند نیچه که اعتبار و توانایی علوم را به کلی زیر سؤال بُرد یا ادموند هوسرل که کشف ناتوانی علوم در طرح و حل پرسش‌های اساسی انسان را عزای فرهنگ غرب دانست، ادبیات و سینما، چهره دانش و صنعت عصر جدید را در همان نیمه نخست قرن بیستم و پیش از آن، بسیار تاریک ترسیم کرده‌اند. دانشمندی که ربّاتی می‌سازد تا عقده‌های فروخته‌اش را ارضا کند یا شهر را بفریبد (دکتر روتوانگ در «مترو پلیس» فریتز لانگ)، جوان اشراف‌زاده و فارغ‌التحصیل پزشکی جدید که از معنای انسان و کارطیبِ راستین چیزی نمی‌داند (در

«ریش قرمز» کوروساوا)، ایوان کارامازوف که علم‌گرایی‌اش او را دچار فروپاشی شخصیت می‌کند (برادران کارامازوف داستایوفسکی) و همچنین، دکتر استرنج لائو در اثر برجسته کوپریک که در نهایت، به جای ترسیدن از بمب هسته‌ای، آن را دوست می‌دارد و سیاستمداران را به استفاده از آن برای نابودی زمین تشویق می‌کند، همگی در مجموع، چهره ترسناک دانشمند و صنایع جدید را به ما معرفی کرده‌اند. به این ترتیب، بیش از یک قرن است که امید فریادرسی از پیامبر عصر جدید، یعنی علم، برای حل مسائل انسان نداریم. با وجود این و به رغم وقوع دو جنگ جهانی و دهه‌ها جنگ سرد، راه تازه‌ای جز همان علم و فناوری، پیش روی بشر نگشود؛ البته بر این گسل، با تأسیس پیمان‌های حقوقی و سازمان‌های بین‌المللی صلح‌آمیز، سرپوش گذاشته شد، اما گویا در زمان ما، دهان باز کرده است و این زخم‌بندهای ضعیف را می‌بلعد. این زمان و تاریخ ما است و هرچند که رخدادهای تازه هستند، اما همچنان، تبار و

سابقه‌ای بسی طولانی‌تر از وقایع سیاسی روز دارد.

سایبرنتیک

سایبرنتیک، آن لحظه‌ای است که با نفی امکان دانایی از بشر و با ظهور «اطلاعات»، بالاخره این امید نزدیک می‌شود که بتوان به جای دولت، سرنوشت جامعه را بر دوش «ماشین»، یعنی «شبکه» قرارداد. در سایبرنتیک نیز مفاهیم علمی را با کشفشان از حقیقت، نمی‌سنجند بلکه با دستاوردهای عملی‌شان ارزیابی می‌کنند. ابعاد و نتایج چنین انصراف بزرگ و بی‌سابقه‌ای، هنوز هویدا نشده است، اما هر روز، نیروهای جدید و ناشناخته‌ای از دل آن، سر برمی‌آورند و امواج تازه‌ای تولید می‌کنند. شاید توصیف‌های پیشین در باب ابعاد و افق‌های نیهیلیسم در قیاس با آنچه امروز داریم، ساده‌انگارانه به نظر برسند (به رساله دردمندانۀ ارنست یونگر با عنوان «عبور از خط»، با مؤخره خواندنی شهید سید مرتضی آوینی، با عنوان «آخرین دوران رنج» نگاهی بیندازید). مهم‌ترین تفاوتی که رخ داده، این است که اگر روزگاری

این امید وجود داشت و این راه حل، پیشنهاد می‌شد که ورود تمام‌قد به نیهیلیسم و تحمل و پذیرش درد، رنج، شکست‌ها و ویرانی‌هایش، بالاخره بشر را بیدار خواهد کرد، اما امروز و در عصر اطلاعات و سایبرنتیک، می‌بینیم که این، خود نیهیلیسم است که افق‌های جدیدی ترسیم می‌کند، به سیاست‌های نو و دستاوردهای شوکه‌کننده تبدیل می‌شود و پی‌درپی، شاکله‌های جدیدی به جوامع می‌دهد. امروز دیگر می‌دانیم که نیهیلیسم، اگر خواب باشد، هیچ‌گونه ابتلا و بیداری را تضمین نخواهد کرد. وضع سایبرنتیکی، دو خصوصیت هم‌زمان متضاد دارد؛ از سویی از تضاد، معنا زدایی می‌کند و به این طریق، مانع وقوع جنگ می‌شود. در واقع، هراختلافی که در میان است، مسئله‌ای در باب اساس نیست تا جنگی را موجب شود. همچنین و از سوی دیگر، پرسش‌های اساسی را پشت در نگاه می‌دارد و می‌پوشاند؛ اختلاف‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شوند تا برای توضیحشان، تلاش شود بلکه به منافع، فرو کاسته می‌شوند. به این ترتیب،

تضادهای و زخم‌ها تشدید می‌شوند تا آنجا که به انفجار و ویرانی برسند. امروزه چه عموم مردم و چه سیاستمداران و دانشمندان، کمتر از همیشه تمرین هستی‌شناختی دارند. رویارویی با این پرسش‌ها، کار یک شب نیست، بلکه آن قدر لاینحل‌اند که باید برای دوام آوردن و ادامه دادن در مقابل آن‌ها راهی یافت. عجیب‌تر این است که کنار گذاشتن چنین پرسش‌هایی، ساده‌تر از پرداختن به آن‌ها نیست. از این رو، سبیرنتیک مرحله جدیدی بوده که امیدهای تازه‌ای به وجود آورده است تا از این سؤال‌ها صرف نظر کنیم.

مسئله امروز دولت، مشروعیت یا عدم مشروعیت آن نیست، بلکه پرسش این است که آیا مشروعیت دیگر نیز ممکن است؟ امروزه به همین طریق، غرب نیز مشروعیت و حقانیت سابق خود را در نمایندگی و رهبری یک «جامعه جهانی»، به شکل فزاینده‌ای از دست می‌دهد. مشروعیت همواره با تکیه بر شیوه‌ای هستی‌شناختی ممکن است. در واقع، مشروعیت وابسته به آن است که می‌توان در میانه

ایستاد و آن را نگاه داشت؛ در میانه ماندن، یعنی تاب آوردن هر اتفاقی که به سوی مجموعه می‌آید. اگر چیزی در میان نباشد یا نتواند که باشد، آنگاه دولت، به معنای حیطة متمایز سیاست، نمی‌تواند وجود داشته باشد. اینکه صدراعظم وقت آلمان در سال ۲۰۲۰، گفت که اروپا دیگر در مرکز و میانه تحولات جهانی نیست، معنای آن، لزوماً این نبود که جایی مثلاً در آمریکا است که هنوز می‌توان به این مسائل و اختلاف‌ها، به صورت جمعی رسیدگی کرد.

امروزه غرب بیش از هر طرفی، معتقد است که رقبایش، نظم جهانی را آن‌گونه که غرب و به خصوص آمریکا («مرکزیت جهانی») می‌فهمند، به نفع خود، مصرف می‌کنند. البته این مصرف تا آنجا است که بلوکی در برابر غرب، در حال شکل‌گیری بوده که جایگاه نمادین و یگانه‌ای برای آمریکا قائل نیست. رئیس‌جمهور سابق آمریکا، غیر از روسیه، چین و ایران، حتی اروپا را به شراکت در این ائتلاف متهم می‌کرد. حال آنکه باید آن را نشانه تنگ

شدن جهان آمریکایی و ناتوانی آن در یافتن طرف‌های ائتلاف واقعی قلمداد کرد. این امر، یعنی اینکه غرب نمی‌تواند با تکیه بر ساختار دوگانه اقتصاد سیاسی جدید (تجارت جهانی و اطلاعات)، خود را در میانه تحولات بیابد و مسئولیتشان را بپذیرد. دلیل این امر را که غرب، پیش و بیش از روسیه، محرک و خواستار تنش در اوکراین است (تا آنجا که روسیه، صراحتاً از این ستیزه‌جویی غرب تعجب کرده است)، باید در همین جا جست. این، سبیرنتیک است که نمی‌تواند مولد و پشتیبان یک نظم جهانی و شکرگزار نظم‌آورانش باشد؛ شکاف جهان ما تا آنجا عمیق است که تنها به واسطه هراس از جنگ اتمی، وارد جنگ جهانی تازه‌ای نمی‌شویم. وضعیت فعلی را باید این چنین ذیل تاریخ تفکر بخوانیم تا راهی به بیرون از آن پیدا کنیم.

ایران

نمی‌توانیم در رخداد سبیرنتیک، به سادگی کسی را متهم و مقصر بدانیم. البته طرح پناه بردن به مابعدالطبیعه یا بازگرداندن

اعتبار سابق به علوم، کوشش بیهوده‌ای است؛ زیرا حقیقتی که مابعدالطبیعه یا علوم ایجاد می‌کنند، دست‌کمی از فروبستگی امروز کار جهان ندارد. شاید اگر در جنگ اخیر درنگ کنیم، همان قدر که آمریکا را در فروپاشی و ایجاد شکاف مقصر می‌دانیم، باید نگران بسته شدن امکان‌های انسان برای دستیابی به وفاق جهانی و لحظه میانه‌ای برای آن باشیم. جمهوری اسلامی، دیدگاهی خاص نسبت به طرح پرسش هستی شناختی دارد. پس از جنگ سرد، جهان بینی‌ها با از دست دادن وجه سیاسی، به مؤلفه فرهنگی تبدیل شدند؛ از جمله در کشورهای عربی، خوانشی از دین که روزگاری نوعی جهان بینی «امت واحده» را تشکیل می‌داد، امروز صرفاً مؤلفه‌ای فرهنگی است. در یک جهان بینی، عناصر تشکیل دهنده پرسش‌های اساسی، پیشاپیش تثبیت شده و پرسش ناپذیر هستند. جهان بینی موفق می‌شود که یک بار و در یک حرکت، جهان و تاریخ را تبیین و سپس تصاحب کند و بعد از آن، به عمل (ایدئولوژی) بپردازد. با

رخداد سبیرنتیک، جهان بینی‌ها با آن مدعای بزرگشان، به زیر کشیده شدند و به عنوان مثال، قومیت عربی و اسلام به مثابه فرهنگ قومی، از آن‌ها باقی مانده است. حال، چگونه می‌توان جهان و تاریخی از آن خویش داشت؟ این پرسش، هنوز بی‌پاسخ مانده است. دین برای شیعه ایرانی، همواره سیاسی است؛ دین نه یک جهان بینی حاضر و آماده که امکان و تمرینی برای تحمل و گشوده نگاه داشتن پرسش‌های اساسی است. حتی سنت مابعدالطبیعی در عالم اسلامی در نگاه داشتن دین، در چنین جایگاهی برای انسان، تاریخ خاص خود را (غیر از سنت مابعدالطبیعه یونانی) یافته است. این، یک پیشنهاد مختص ایران نیست، بلکه هر سیاستی را می‌خواند تا برای داشتن مردمی به راستی «مردم»، تراز اصلیش را این‌گونه بازخوانی کند. در اینجا، جمهوری اسلامی توانسته است در داخل، خارج و تا اقصی نقاط، مردمی داشته باشد. جرئت چنین خوانشی از دین، یعنی جسارت رویارویی با

آموزه‌هایی - که آن قدر رمزآلود و تفسیرپذیرند - که همواره می‌توانند در میانه باشند و آن را باز نگاه دارند. برای جمهوری اسلامی، دشوار است که نشان دهد در جنگ روسیه با اوکراین، چه موضعی دارد. ایرانیان از یک جنگ تمام‌عیار که در آن، انشقاق جهانی چنان تیز شود که راه بازگشتی باقی نماند، استقبال نمی‌کنند. در واقع، وظیفه ایران و درک آن از سیاست، چنین اجازه‌ای به او نمی‌دهد؛ اما راهی که جهان فرو بسته غرب، در پیش گرفته تا هرگونه امکان ایستادن بشر را از او به نام آزادی سلب کند نیز قابل تأیید نیست. اینکه امروز، طرح غربی از «جامعه جهانی»، تنگ‌تر از همیشه به نظر می‌رسد، واقعیتی است که چشمان کور غرب، هنوز توان دیدن آن را ندارد و راهی برای فرارفتن از شرایط و پذیرش آنچه رخ داده نیز نمی‌یابد.

لحظه یک سیاست ایرانی در اینجا است و هیچ فشار، تحریم و ضربه‌ای، نباید اجازه دهد تا شیوه مسالمت جویانه و باوقار اما مقاوم ایران در سیاست، از

